

این اشکال هر چند مورد غفلت صاحبان اندیشه تضییق در تفسیر عدالت نبوده است، لکن پاسخی که به آن داده اند به هیچ وجه قانع کننده نیست.<sup>1</sup> به نظر می رسد با توجه به معضل فوق تفسیر عدالت را نباید به دست معتبره عبدالله بن ابی یعفر سپرد. نباید فراموش کرد که اگر شارع مقدس اصطلاحی خاص از عدالت در نظر داشت با توجه به احتیاج شدید به تفسیر آن، قاعدتا بارها مورد سوال قرار می گرفت و می بایست نصوص متعدد عهده دار تفسیرش شوند. از این رو به نظر می رسد آن چه معتبره عبدالله بن ابی یعفر از عدالت ارائه می دهد، تفسیر حداکثری است و اشاره به مرحله عالی عدالت دارد؛ بدون این که عدالت منحصر به آن باشد و الا مطابق این روایت، کسی که در جماعت حضور ندارد، عادل نیست و این را احدی از فقها نمی گوید. با این توضیح معلوم می گردد که نصوص دال بر اعتبار عدالت در شاهد با نصوص دال بر اعتبار «مرضی بودن»، «علم منه خیر»، «عفیفا صائنا»، «صلحاء» و ... منافات نداشته و همگان به یک حقیقت اشاره دارند، بدون این که تعارضی در میان باشد.

حاصل تحقیق فوق این خواهد بود که آن چه در شاهد لازم است، این است که صاحب طریقتی مستقیم باشد.<sup>2</sup> هوی و هوس او را از داوری و شهادت به حق باز ندارد، مرضی باشد<sup>3</sup> ...<sup>4</sup> و گفته او قرار و قناعت وجدان آورد. البته این نظریه در تفسیر «عدالت» لوازمی دارد که باید در جای مناسب، مورد گفتگو واقع شود؛ مثل نسبی بودن عدالت؛ (آن وقت سوال می شود در مثل امام جماعت، عدالت نسبی، چگونه تفسیر می شود؟).

گفتنی است که لازم این نظر فقط تکثیر افراد عادل و توسعه مفهومی آن نیست؛ بلکه گاه نسبت به تفسیر معروف اضیق است؛ مثلا کثیر الخطأ والنسیان و خیلی ساده را نمی گیرد!

در واقع به معنای لغوی و عرفی «عدالت»، این افراد، عادل نیستند و نباید آثار فقهی مترتب بر «عادل» را بر ایشان مترتب کرد.

ناگفته نماند اعتبار عدالت در شاهد هر چند مورد اتفاق است - و ما نیز آن را قبول داریم - لکن تفسیر عدالت به آن چه امروزه مشهور است پایگاه علمی محکمی ندارد؛ بلکه متخذ از معتبره عبدالله بن ابی یعفر است. در حالی که این اتخاذ صحیح نیست؛ از این رو در کلمات گذشتگان عدالت به معنای وسیع تری معنا شده است و برخی کسان که از عدالت، تفسیر مضیق ارائه داده اند، توسعه در راه کشف آن داده اند! تا جایی که گاه اصل را در مسلمان عدالت قرار داده اند یا صرف ظاهر الصلاح بودن - هر چند مستند به معاشرت نباشد - را کشف از آن دانسته اند؛ چنان که برخی نفس این امر (ظاهر الصلاح بودن) را عدالت دانسته اند.<sup>5</sup>

1. ر.ک: همان، ص 329 و 330. از جمله گفته شده: اسلام یا صرف ظاهر الصلاح بودن، راه تعبیدی برای کشف عدالت فقهی و شرعی است! در حالی که راه تعبیدی، بدون توسعه در واقع مشروع بی معنا است! در واقع، طریق کشف یک واقع شرعی نمی تواند تعبیدی باشد و هرگونه توسعه در طریق، توسعه در واقع مشروع است. فتامل.

2. المرضی المستوی الطریقة: ما قام فی النفوس انه مستقیم الحکم بالحق، الحکم بالاستواء.

3. الذی لا یمیل به الهوی فیجوز فی الحکم، الوافی للحق فی حکمه.

4. مرضی یقنع به.

5. الشیخ الانصاری، رساله فی العدالة (چاپ شده در المکاسب، ص 326).

نکته دیگری که نباید مورد غفلت قرار گیرد، اعتماد عقلا به خبر ثقه (به شرطی که وثوق و اطمینان آورد) در شهادت است و هرگاه شارع مقدس طریقی جز این داشت، لازم بود آن را در نصوص بیان کند، کاری که صورت نگرفته است! با این توضیح باید گفت: آن چه در شاهد معتبر است، این است که از گفته او وثوق و اطمینان حاصل شود و عدالت به معنای متداول فقهی آن لازم نیست.

آن چه بیان گردید، بررسی اعتبار یا عدم اعتبار عدالت فقهی در شاهد بود. اما از جهت اعتبار تعدد و عدم آن باید گفت: چنان که بسیاری از فقها گفته اند - جز در مواردی خاص مثل رؤیت هلال که دلیل بر اعتبار تعدد وجود دارد - دلیلی بر اعتبار نداریم؛ هر چند ضمیمه شدن قسم در این صورت لازم است.<sup>6</sup>

از جهت جنسیت باید گفت: بدون شک موارد مختلف است؛ از این رو در مواردی بر اعتبار مرد بودن و در مواردی بر عدم اعتبار آن اتفاق است و مواردی نیز مختلف فیه است. هر چند ظاهراً می توان گفت: عدم اکتفا به قول یک زن در شهادت، هر چند قسم مدعی هم ضمیمه شود، مورد وفاق همگان است. منشأ این اتفاق شاید برخی آیات و نصوص دینی است که شهادت دوزن را در حکم شهادت یک مرد تلقی کرده است.

البته نصف انگاری شهادت زن، به عنوان دلیل قضایی است و الا به عنوان اماره قضایی (راهی برای حصول علم یا اطمینان قاضی) ممکن است از شهادت مرد بسی جلوتر باشد.

### 7.3 شرایط کارشناس و سیاست افتراقی

در مورد نظر کارشناس و آزمایشات تجربی، قبلاً گفتگو کرده ایم؛ لکن رویکرد ملحوظ در آنجا، با رویکرد سیاست افتراقی نبود، نسبت به رویکرد افتراقی میتوان با قاطعیت گفت:

امکان افتراق و واگرایی نسبت به این نهاد وجود دارد و در حالی که ممکن است دعاوی مالی را با آزمایش و امثال آن قبول کرد و - بالطبع - حکم به ضمان مالی نمود؛ اثبات دعاوی کیفری را نپذیرفت و بر راه های ویژه تاکید کرد. مثلاً هرگاه مقاربت اکراهی غیر مشروع از طریق آزمایش خون یا اسپرم ثابت شود، حکم به ضمان مهر المثل یا ارش البکاره میشود، لکن اجرای حد زنا نمیشود. و در این باره، باب گفتگو، وسیعاً باز است.

6. السید محمد رضا گلپایگانی، کتاب الشهادت، ص 300.

7. عطف بر رقم 2 در ص 443.